

نقد آراء مستشرقان در تحریف زیادت بر قرآن

ابراهیم اقبال*

فرزاد دهقانی**

تاریخ دریافت: ۹۱/۹/۱۸

تاریخ پذیرش: ۹۲/۳/۱۵

چکیده

"تحریف" عاملی است که اصالت و اعتبار هر کتاب و هر کلامی را با آسیب همراه می‌کند. نسبت تحریف به قرآن مجید، خواسته یا ناخواسته در همین راستاست. نوعی از آن، تحریف به زیادت است که از سابقه چندانی برخوردار نیست و دانشمندان پیشین به سان دیگر انواع (نقصان و تغییر) به آن نپرداخته‌اند، اما در یکی دو سده کنونی، مستشرقان به این نوع تحریف دامن زده‌اند. موارد ادعائی حدود ده آیه است. آن‌ها با استناد به قرآن کریم و اسلوب و محتوای آن و مطالب برخی منابع روایی، تفسیری و تاریخی به طرح آراء خود مبادرت ورزیده‌اند. آراء آن‌ها با استفاده از همان منابع و روش خودشان، قابل بررسی و نقد جدی است. این مقاله در صدد طرح و نقد نیمی از نظریات در این راستا است (آیه ۱۴۴ آل عمران و آیات مشابه؛ ۱/اسراء؛ ۳۸/شوری و ۴/معارج) تا بدین وسیله مصون بودن قرآن کریم از این نوع تحریف نیز ثابت شود.

کلیدواژه‌ها: قرآن، رسول خدا(ص)، تحریف، مستشرقان، نقد، نظریه.

eeghbal@ut.ac.ir

* عضو هیئت علمی گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه تهران (استادیار).

farzaddehghani91@yahoo.com

** دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران.

مقدمه

نسبت وقوع تحریف به قرآن مجید، موجب کاستن از اعتبار این کتاب عزیز است. در منابع اسلامی، نقل‌ها و قول‌هایی وجود دارد که با اهداف خاصی بیان شده است. این موارد بدون توجه به آن اهداف، خود زمینه‌ای برای بحث‌های بعدی دانشمندان اسلامی در خصوص قائل شدن برخی به وقوع تحریف در قرآن کریم یا نسبت تحریف باوری به همدیگر یا تلاش در جهت رفع اتهام از خود و ... شده است؛ غافل از آسیبی که به اصالت و اعتبار قرآن وارد می‌شود و چه بسا یهودیان تازه‌مسلمان و یا مسلمانان بیماردل، همین هدف را در سر داشته‌اند. از همین حربه و با همان هدف، برخی مستشرقان بهره برده‌اند و به وقوع تحریف در قرآن قائل شده‌اند و پا فراتر نهاده‌اند، و نوعی از تحریف (تحریف به زیادت) را که اندک افرادی به آن نظر داده بودند، دامن زده‌اند.

هر چند تعداد آیات مورد ادعا اندک است (کمی بیش از ده آیه)، اما آسیب آن بسیار است؛ زیرا صرف این ادعا چنین القاء می‌کند؛ حال که چند آیه به قرآن اضافه شده، ممکن است آیات بیش‌تری به آن افزوده شده باشد، پس بخشی از قرآن، غیر الهی و بشری است و از اعتبار برخوردار نیست. بنابراین ضروری می‌نماید این آراء و نظریات مورد بررسی و نقد قرار گیرد تا میزان درستی و استواری آن‌ها روشن شود. هر چند بررسی همه آن موارد در این نوشتار مقدور نیست، از همین رو به مهم‌ترین موارد بسنده می‌شود.

نظریه اول: آیات در بردارنده وفات حضرت محمد(ص)

در قرآن مجید چند آیه متضمن وفات رسول خدا / حضرت محمد(ص) است؛ مثل سوره آل عمران، آیه ۱۴۴:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾

سوره آل عمران، آیات ۱۸۲-۱۸۵ [غیر صریح]؛ سوره انبیاء، آیات ۳۴-۳۵:

﴿وَمَا جَعَلْنَا الْبَشَرَ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ﴾ ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾

سوره عنکبوت، آیه ۵۷:

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾

سوره زمر، آیات ۳۰-۳۱:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ ﴿ثُمَّ إِلَيْنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ﴾

طرح نظریه

نخستین بار سیلوستر دی ساسی فرانسوی (Silvestre de Sacy) (۱۸۳۸م) نظریه افزوده شدن آیات ۱۳۸-۱۴۴ آل عمران را بر قرآن مطرح ساخت (رک: de Sacy, 536)؛ گوستا وایل (Gustav Weil) نظریه وی را پذیرفت، و این نظریه را به آیات ۱۸۲-۱۸۵ همان سوره (آل عمران) و نیز به آیات ۳۰-۳۱ سرایت داد (رک: weil, 1843, 350 & weil, 1844, 43)؛ تولدکه آلمانی (Theodor Nöldeke) با استناد به گفتار هرشفلد (Hirschfeld) در مورد اسامی علم قرآن و تکامل آن [که خود بر نظر اسپیرنگر (Sprenger) و بتغه (Bethge) مبتنی بود] نظریه اضافه شدن آیات ۱۳۸-۱۴۴ آل عمران را طرح کرد (رک: Nöldeke, 83).

منشأ این آراء نقلی است که در برخی منابع اسلامی آورده شده: «وقتی رسول خدا (ص) رحلت کرد، عمر آشفته شد و رحلت ایشان (ص) را انکار کرد، تا این که بویکر آیه ۱۴۴ آل عمران را برای او خواند و عمر گفت: گویا تا کنون این آیه را نشنیده‌ام» (رک: ابن هشام، ۲/۶۵۶؛ طبری، ۳/۲۰۰؛ ابن کثیر، ۵/۲۴۱؛ ابن خلدون، ۲/۴۸۶). آن گاه با توجه به گفتار عمر، نتیجه گرفته‌اند که آن آیه در قرآن نبوده و بویکر به آن افزوده است.

نقد نظریه

این نظریه خود بر این مبتنی است که اگر یکی از صحابیان، در زمان حیات رسول خدا (ص) آیه یا آیاتی از قرآن را نشنیده باشد یا از حفظ نکرده باشد، ولی صحابیان دیگر آن را شنیده باشند و در قرائت و کتابت خود آورده باشند، باید آن موارد را غیر قرآنی و افزودنی قلمداد کرد و برای اثبات چنین مواردی، می‌توان به اقوال ضعیف و غیر صحیح استناد کرد.

اما به این مورد و مستند آن نقدهایی وارد است:

در سند این نقل /بوهربیره قرار دارد؛ *عبدالرحمن بن صخر دوسی* (۵۹ ق) که در سال هفتم هجری اسلام آورد، و به برکت سه سال صحابه بودن، هشتصد نفر از صحابه دیگر و تابعان، ۵۳۷۴ حدیث از او روایت کرده‌اند (رک: زرکلی، ۳/۳۰۸). در اعتبار سخنان وی، همین اعتراف او که احادیثی از پیامبر (ص) روایت کرده که آن‌ها را از او نشنیده بسنده است (رک: عسکری، ۲/۲۷۸)؛ حتی مستشرقان برای سخنان او ارزش زیادی قائل نگشته‌اند (رک: *Nöldeke, 82*) و بارها او را فریبکار و دروغگو خوانده‌اند (رک: *Caetani, 1910, 51-56*).

اما گذشته از سند در مورد متن آن، به دلیل گزارش منابع دیگر، با مستشرقان همراهی می‌شود که شاید چنان حادثه‌ای رخ داده باشد، و عمر پس از وفات رسول خدا (ص) و انتشار خبر آن، در میان مردم به چرخ افتاده باشد و بگوید: او نمرده است بلکه همانند موسی که از قومش پنهان شد، از دیدگان ما غایب شده است و او بر می‌گردد و دست و پای افرادی که گمان می‌کنند، او مرده است را قطع می‌کند تا این که /بوبکر بیاید و به مردم خبر وفات پیامبر (ص) را دهد و سپس آیه شریفه ۱۴۴ آل عمران را تلاوت کند... و عمر بگوید: «لَمَّا سَمِعْتُهُ يَتْلُوهَا هَوَيْتُ إِلَى الْأَرْضِ وَ عَلِمْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَدْ مَاتَ»: «وقتی شنیدم او [بوبکر] آن آیه را می‌خواند، به زمین افتادم و دانستم که رسول الله وفات یافته است» (رک: ابن ابی الحدید، ۱/۱۷۸-۱۷۹).

از سوی دیگر به عمر نیز حق داده می‌شود که از یک طرف با بیماری سخت و در آستانه وفات رسول خدا (ص) مواجه بود؛ از طرف دیگر همزمان در مأموریتی جنگی به همراه /بوبکر و مهاجران و انصار سرشناس، به فرماندهی جوانی به نام *أسامة بن زید بن حارثه* تن داده بودند، و در مسیر مدینه و اردوگاه آمد و شد داشتند که ناگهان با خبر وفات رسول الله (ص) مواجه شدند، و از طرفی به او خبر رسید که انصار سعد بن ابی وقاص را نشانده‌اند تا با او بیعت کنند. او چاره‌ای جز این نداشت که عموم مردم را با انکار رحلت رسول الله (ص) آرام کند و به سقیفه بنی ساعده برود و سعد را به مشورت و لگد گیرد و به کشتن او فرمان دهد، شمشیر زبیر را بشکند و به سینه *مقداد کوبد* و بنی‌هاشم پناهنده به خانه *فاطمه زهرا (س)* را تهدید کند (رک: همان، ۱/۱۵۹-۱۶۱ و ۱۷۴).

او اهداف و مقاصدی داشت که اگر لازم بود، ده‌ها آیه و سوره قرآن را تغافل می‌کرد تا چه رسد به یک آیه؛ باید فضا را مهیا می‌کرد و مدعیان خلافت را کنار می‌زد و پیرمردی را خلیفه

می‌کرد تا با گذشت زمانی اندک، نوبت به خلافت خودش برسد. هر چند به عمر این حق (تغافل) داده می‌شود ولی حقا از آن جمله او - اگر همان جمله مورد استناد باشد - انکار وجود آن آیه بر نمی‌آید و او از ابوبکر می‌شنود که آن آیه (آیه‌ای که قبلاً نازل شده بود) را تلاوت می‌کند. برخی مستشرقان از جمله ویلفرد مادلونگ (Wilferd Madelung) (ت ۱۹۳۰ م.) محقق و اسلام‌شناس آلمانی اثبات کرده که خلافت ابوبکر با نقشه و برنامه‌ریزی قبلی بوده است؛ اقدام انصار در گرد آمدن در سقیفه بنی ساعده این فرصت طلایی را برای او فراهم ساخت تا در یک عمل نمایشی دو نامزد (عمر و ابوعبیده) را معرفی کند تا خود را در معرض پیشنهاد قرار دهد و بدین ترتیب به هدف از پیش تعیین شده خود دست یابد (رک: ۶۱).

گذشته از این نقل‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد عمر در یادگیری و حفظ و توجه به قرآن کندذهن بود؛ وی سوره بقره را در دوازده سال یاد گرفت (و حفظ کرد) و زمانی که یادگیری آن را به پایان برد، شتری قربانی کرد (رک: قرطبی، ۳۰/۱؛ سیوطی، ۱/۲۱). از این مطلب می‌توان نتیجه گرفت که بخش‌هایی از سوره بقره را پس از رحلت رسول خدا (ص) حفظ کرد و همزمان با آغاز خلافت خود به پایان برد؛ یا در زمان خلافت خود اعلام کرد که به من نرسد، زنی بیش از صدق زنان رسول خدا (ص) مهریه گرفته باشد و اگر چنین کند از او بازستانم. زنی به او گفت: خداوند تو را به چنین کاری واداشته، زیرا گفته است:

﴿... وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُ بِمَنَّهُ شَيْئًا آتَاخُذُونَ بَهْتَانًا وَتَمَّامِينًا﴾ (نساء/۲۰)

«و [اگر] به یکی از آنان مال فراوانی داده باشید، چیزی از آن را پس نگیرید، آیا می‌خواهید آن [مال] را به بهتان و گناه آشکار بگیرید؟»

آنگاه عمر گفت: همه مردم حتی نوعروسان از عمر فقیه تر و آگاه تر هستند، آیا از پیشوایی که اشتباه کرد و زنی که درست فهمید، و از امام شما برتر آمد، تعجب نمی‌کنید؟ (رک: ابن ابی‌الحدید، ۱/۱۸۲)، و حضرت علی (ع) حوزه خلافتی عمر را پر اشتباه و پر اعتذار توصیف کرد: «فَصَيَّرَهَا فِي حَوْزَةِ حَسَنَاءٍ، يَعْطُ كُلُّهَا وَ يَحْسُنُ مَسْهَا، وَ يَكْثُرُ الْعِثَارُ فِيهَا، وَ الْأَعْتِدَارُ مِنْهَا» (نهج البلاغه: خطبه سوم).

در اینجا باید از مستشرقان درخواست کرد که این شخص و اشتباهات او را بر مسلمانان نادیده انگارند، و موارد مذکور را خود دلیلی بر افزوده شدن بخشی از سوره بقره و آیه ۲۰ نساء به

حساب نیاورند و به نقل‌هایی توجه داشته باشند که همین عمر، زمانی که قصد داشت کسره «الأنصار» را در «وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ...» (توبه/۱۰۰) به ضمّه تغییر دهد و «و» پس از آن را حذف کند، مورد پذیرش واقع نشد یا نتوانست آیه رجم خود را به قرآن تحمیل کند (رک: طبری، ۱۱/ ۷؛ سیوطی، ۳/ ۲۶۹). این‌ها نشان می‌دهد که افزودن و یا کاستن از قرآن به آن آسانی که آن‌ها پنداشته‌اند نبوده است؛ زیرا افراد زیادی همه قرآن را در زمان حیات رسول خدا (ص) حفظ کردند و با علاقه و دقت، قرائت و تلاوت می‌کردند و افراد کم‌تری در مصاحف شخصی [همه آن را] مکتوب داشتند و به هیچ کس اجازه تحریف در اصل آن را نمی‌دادند.

علاوه بر این موارد چرا این افراد به گفتار صحابی قرائت‌کننده آیه (ابوبکر) در همین گزارش توجه نمی‌کنند، و آن را تأییدی بر قرآنی بودن آیه به حساب نمی‌آورند؟ چرا به روایات سبب نزول آیه نیم‌نگاهی نمی‌افکنند که نشان می‌دهد، آیه در زمان جنگ احد و انتشار خبر کشته شدن پیامبر (ص) نازل شده است و با آیات پیشین خود که در مورد جنگ احد است، ارتباط دارد؟ (واحدی، ۱۲۹؛ طبری، ۷۲/۴؛ رازی، ۳۷۶/۹؛ طوسی، ۶/۳) و چرا به آیات زیاد دیگری که بر وفات رسول خدا (ص) و یا بشری بودن او دلالت دارد، توجه نمی‌کنند؟

نظریه دوم: آیه اول سوره اسراء

آیه اول سوره اسراء این است:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾

«منزه است آن [خدایی] که بنده‌اش را شبانگاهی از مسجدالحرام به سوی مسجدالاقصی که پیرامون آن را برکت داده‌ایم سیر داد تا از نشانه‌های خود به او بنمایانیم که او همان شنوای بیناست.»

طرح نظریه

وایل درستی آیه اول سوره اسراء را انکار کرده است. بنا به نظر او این آیه بعد از رحلت رسول اکرم(ص) وضع گردیده، و در زمان ابوبکر به قرآن اضافه شده است؛ زیرا [به گفتار او] غیرممکن است حضرت برده شدن عجیب خود به بیت المقدس را ادعا کند! در حالی که او پیوسته محکم کاری می‌کرد و در قرآن آیاتی مثل ۷ و ۸ رعد وجود دارد، مبنی بر اینکه ایشان منذر و حسابگر بوده و مرتکب عجایب نگردیده است (Weil, 1844, p65). نولدکه نیز این قول را پذیرفته و در تأیید پذیرش خود، علاوه بر دو آیه سوره رعد، آیات ۲۷ همان سوره، ۹۳-۹۵ اسراء، ۷-۸ فرقان و ۴۴-۴۵ عنکبوت را نیز افزوده است (Nöldeke, 1919, p84).

نقد نظریه

این نظریه بر سه مقدمه و یک نتیجه مبتنی است؛ مقدمه اول: رسول اکرم(ص) از هر جهت، مثل سایر افراد بشر است؛ مقدمه دوم: حضرت محمد(ص) تنها نذیر (و منذر) است و امور عجیبی را انجام نداده است؛ مقدمه سوم: معراج و اسرای رسول خدا(ص) امری عجیب و خارج از توان فردی همچون او است و نتیجه [اینکه] آیه‌ای که این ماجرا را گزارش می‌دهد، ساختگی و غیر وحیانی است و پس از وفات رسول خدا(ص) ساخته شده و به قرآن اضافه گردیده است.

اما درباره مقدمه اول (مثل سایر افراد بشر بودن رسول خدا(ص)) خوب بود وایل و نولدکه به آیات دیگری که با صراحت بیش‌تر به این مطلب دلالت دارد استناد می‌کردند:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ...﴾ (فصلت/۶)

یا دلالت به یکی از ویژگی‌های مشترک میان رسول خدا(ص) و سایر افراد بشر:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ (زمر/۳۰)

ولی بهتر آن بود به حال و فضایی که مشرکان و کافران ایجاد می‌کردند، و این آیات در آن

وضعیت نازل می‌گردید، توجه بیش‌تری به خرج می‌دادند:

﴿وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمَشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ

نَذِيرًا ۚ أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كَنزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا

مَسْحُورًا﴾ (فرقان/۷-۸)

«و گفتند: این چه پیامبری است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟ چرا فرشته‌ای به سوی او نازل نشده تا همراه وی هشداردهنده باشد؟ یا گنجی به طرف او افکنده نشده یا باغی ندارد که از [بار و بر] آن بخورد؟ و ستمکاران گفتند: جز مردی افسون شده را دنبال نمی‌کنید»

یا به ترسیمی دیگر از جوسازی آن‌ها نگاه می‌کردند:

﴿وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَبُوعًا ۖ أَوْ تُكُونَ لَكَ جِنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتَمُجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا ۖ أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتِ عَلَيْنَا كَيْفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا ۖ أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ ۗ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا﴾ (اسراء/۹۰-۹۳)

«و گفتند: تا از زمین چشمه‌ای برای ما نجوشانی هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد. یا [باید] برای تو باغی از درختان خرما و انگور باشد و آشکارا از میان آن‌ها جویبارها روان سازی، یا چنان که ادعا می‌کنی آسمان را پاره پاره بر [سر] ما فرو اندازی، یا خدا و فرشتگان را در برابر [ما حاضر] آوری، یا برای تو خانه‌ای از طلا [کاری] باشد، یا به آسمان بالا روی، و به بالا رفتن تو [هم] اطمینان نخواهیم داشت، تا بر ما کتابی نازل کنی که آن را بخوانیم. بگو پاک است پروردگار من، آیا [من] جز بشری فرستاده هستم؟»

در پاسخ به این جوسازی‌ها و غوغاسالاری‌ها، انتظار چه جوابی را دارند؟ گذشته از این آیا اساساً غیر از این است که پیامبران(ع) همانند سایر افراد بشر زاده می‌شوند، رشد و نمو می‌یابند، غذا می‌خورند، راه می‌روند، تلاش می‌کنند، بیمار می‌شوند، پیر می‌گردند و وفات می‌یابند؟ آیا غیر از این توقع دارند که پیامبر/اسلام(ص) نیز مثل سایر پیامبران و سایر افراد بشر باشد؟ آیا [علاوه بر این آیات] بهتر نبود به این گزارش قرآن توجه می‌کردند:

﴿وَأَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَ وَأَنْتُمْ تَبْصُرُونَ﴾ (انبیاء/۳)

«در حالی که دل‌هایشان مشغول است. و آنان که ستم کردند پنهانی به نجوا برخاستند که آیا این [مرد] جز بشری مانند شماست؟ آیا دیده و دانسته به سوی سحر می‌روید؟»

و پاسخ آن (قرآن) که همه رسولان الهی را مردمی می‌داند:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (انبیاء/۷)

«و پیش از تو [نیز] جز مردانی را که به آنان وحی می‌کردیم گسیل نداشتیم. اگر نمی‌دانید از پژوهندگان کتاب‌های آسمانی بپرسید»

توجه می‌کردند؟ نتیجه اینکه همه پیامبران الهی از جنس بشر و همانند افراد آن هستند؛ با این وجه تمایز اساسی و نشانه مشترک که خداوند به آن‌ها وحی می‌کند و در این وجه تمایز و نشانه، میان پیامبر اسلام(ص) و دیگر پیامبران خداوند هیچ تفاوتی وجود ندارد.

ممکن است مرادشان این باشد که بعضی از پیامبران(ع) معجزاتی داشتند، و کارهای شگفتی انجام می‌دادند اما پیامبر اسلام(ص) چنین نبود. در پاسخ (ضمن تأیید معجزات ایشان به دلیل گزارش قرآن مجید) باید توجه داد که رسول اسلام(ص) نیز معجزه دارد:

﴿وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿۵۰﴾ أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ (عنکبوت/۵۰-۵۱)

«و گفتند چرا بر او از جانب پروردگارش نشانه‌هایی [معجزه‌آسا] نازل نشده است؟ بگو: آن نشانه‌ها پیش خداست و من تنها هشداردهنده‌ای آشکارم. آیا برای ایشان بس نیست که این کتاب را که بر آنان خوانده می‌شود بر تو فرو فرستادیم؟ در حقیقت در این [کار] برای مردمی که ایمان دارند، رحمت و یادآوری است»

آری کتاب قرآن معجزه پیامبر اسلام(ص) است؛ معجزه‌ای بس مهم و بس بزرگ، معجزه‌ای

که اگر همه جن و انس گرد آیند که مثل آن را بیاورند، ناتوان و عاجز می‌مانند:

﴿قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾ (اسراء/۸۸)

«بگو اگر انس و جن گرد آیند تا نظیر این قرآن را بیاورند، مانند آن را نخواهند

آورد، هر چند برخی از آن‌ها پشتیبان برخی [دیگر] باشند»

معجزه‌ای جاویدان، معجزه‌ای غیر حسی و معجزه‌ای مطابق با مهارت اهل زمان خود و فراگیر در هر زمان و مکان؛ این در حالی است که معجزات دیگر پیامبران حسی، زودگذر، محدود به افراد و زمان خاص و پایان یافته است.

اما در مورد مقدمه دوم (که تنها وظیفه انذار و بیم دادن را برای رسول اسلام/ص) القاء می‌کند) باید به آن‌ها گفت: خوب بود حداقل به چند کلمه قبل مورد استناد خود، نیز نگاه می‌کردند که می‌فهمیدند، آن حضرت (ص) برای چه کسانی نذیر و منذر است؛ آری رسول اسلام (ص) برای مشرکان، کافران، مخالفان، مغرضان، کج اندیشان، بیمار دلان و شبهه افکنان بیم‌دهنده است (رک: رعد/۷؛ فرقان/۷ و عنکبوت/۵۰)؛ ولی بهتر بود به انبوه آیاتی که ساختارهای «انذار» در آن به کار رفته، نیز نیم‌نگاهی می‌انداختند تا بیش‌تر دریابند که بیم دادن حضرت متوجه چه کسانی بوده است (به عنوان مثال رک: بقره/۶؛ انعام/۱۹، ۹۲؛ شعراء/۲۱۴؛ اعراف/۱۸۴؛ مدثر/ ۲ و...)؛ شاید در کنار «نذیر» نگاه‌شان به «بشیر» نیز می‌افتاد:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا قِيمًا ۖ لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِمَّنْ لَدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا ۖ مَا كُنَّ فِيهِ أَبَدًا ۖ وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا﴾ (كهف/۱-۴)

﴿...إِنَّا إِنَّا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ (اعراف/۱۸۸)

(و رک: بقره/۱۱۹؛ اسرا/۱۰۵؛ فرقان/۵۶؛ احزاب/۴۵؛ فتح/۸؛ و...) و چه بسا این آیات را نیز می‌دیدند که همه پیامبران الهی (ع) بشیر و نذیر هستند، و در این ویژگی نیز تفاوتی بین پیامبر اسلام (ص) و سایر پیامبران نیست:

﴿...فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ...﴾ (بقره/۲۱۳)

﴿وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ...﴾ (انعام/۴۸)

هر چند اگر دقت شود، انذار رسول اسلام (ص) همچون بشارت او، از روی رحمت و دلسوزی

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ (انبیاء/۱۰۷؛ انفال/۳۳؛ توبه/۶۱)

علاوه بر این‌ها بهتر است از ایشان پرسیده شود، اگر [جدای از چند آیه ادعایی] قبول دارید که آیات قرآن از ناحیه رسول خدا (ص) است؛ آیا در آن‌ها وظایف و اقدامات دیگری برای آن حضرت نمی‌یابید؟ آیا حضرت محمد(ص) وظیفه سنگین دریافت وحی را نداشت؟

﴿وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۰۷﴾ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْمَأمِينُ ﴿۱۰۸﴾ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ ﴿۱۰۹﴾﴾ (شعراء/۱۹۲-۱۹۴)

آیا آن حضرت وظیفه ابلاغ و اعلام وحی را نداشت؟

﴿...وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ (نور/۵۴)

آیا وحی نازل شده را بیان و تبیین نکرد؟

﴿...وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (نحل/۴۴)

آیا مردم را از تاریکی و گمراهی به روشنایی هدایت نکرد؟

﴿الرَّكَّابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾ (ابراهیم/۱)

آیا امر به معروف و نهی از منکر نکرد؟

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (اعراف/۱۵۷)

آیا با مشرکان و کافران و منافقان به جنگ و جهاد پرداخت؟

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ...﴾ (توبه/۷۳)

آیا دین خدا را تمام و تکمیل نکرد؟

﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...﴾ (مائده/۳)

اما در خصوص مقدمه سوم باید گفت: چگونه گزارش معجزات و امور عجیب برخی پیامبران در قرآن، قابل پذیرش و وحیانی است؟ مثل گزارش معجزه‌های حضرت موسی(رک):

اعراف/۱۰۶-۱۰۸؛ طه/۱۷-۲۳ و ...، یا حضرت عیسی (رک: آل عمران/۴۹، ۴۶؛ مائده/۱۱۰) و چطور خداوند باد را رام سلیمان قرار داد و به فرمان او (سلیمان) در سرزمین پربرکت حرکت می کرد؟

﴿وَلَسَلِيمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ﴾ (انبیاء/۸۱)

«و برای سلیمان، تندباد را [رام کردیم] که به فرمان او به سوی سرزمینی که در آن برکت نهاده بودیم جریان می یافت، و ما به هر چیزی دانا بودیم»
و (رک: سبأ/۱۲) و عجیب تر آنکه گفتار عفرتی از جن در پاسخ سلیمان که تقاضای سریع انتقال تخت ملکه سبأ (بلقیس) را داشت، بر ساخته نمی دانند؟

﴿قَالَ عَفْرِيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ﴾ (نمل/۳۹)
«عفرتی از جن گفت من آن را پیش از آنکه از مجلس خود برخیزی برای تو می آورم و بر این [کار] سخت توانا و مورد اعتمادم»

یا گفتار و عمل شخصی که از علم کتاب بهره ای داشت و کم تر از یک چشم به هم زدن، تخت ملکه را منتقل کرد می پذیرند و به آن شبهه ای وارد نمی کنند؟
﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ...﴾ (نمل/۴۰)

«کسی که نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود گفت من آن را پیش از آنکه چشم خود را بر هم زنی برایت می آورم»

پس چون [سلیمان] آن [تخت] را نزد خود مستقر دید، ولی معراج و اسرای رسول اسلام (ص) از مسجدالحرام به مسجد الأقصى، توسط خداوند متعال را بر نمی تابند و شگفت و غیر ممکن می دانند؟ پیامبری که بزرگ ترین، مهم ترین و جاودانه ترین معجزه خداوند (قرآن مجید) توسط او محقق گردید.

اما نتیجه نظریه آن ها [حال که مقدمات آن با آسیب جدی مواجه است] سست و بی اساس می شود، و آیه اول سوره اسراء همانند همه آیات قرآن، وحیانی و الهی است و تحریف، راهی به آن ندارد.

نظریه سوم: بخشی از آیه ۳۸ سوره شوری

عبارت مورد نظر «وَأْمُرُهُمْ سُورِي بَيْنَهُمْ» در وسط این آیه شریفه است:

﴿وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ (شوری/۳۸)

«و کسانی که [ندای] پروردگارشان را پاسخ [مثبت] دادند و نماز بر پا کرده‌اند و کارشان در میان‌شان مشورت است و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند».

طرح نظریه

نظریه افزوده‌شدن این عبارت را *کازانووا* مستشرق فرانسوی طرح کرده است. او دلیل این زیادت را انگیزه سیاسی عثمان دانسته، که با قصد تأیید دستیابی خود به مقام خلافت و در مقابل حضرت علی(ع) آن عبارت را به قرآن افزوده است (رک: *casanova*, 151). شاید علت بروز این اندیشه در او اقدام برخی مفسران اهل تسنن باشد که هنگام تفسیر آیه یادشده، ماجرای شورای شش نفره عمر (برای تعیین خلیفه و به خلافت رسیدن عثمان در نتیجه آن) را بر آیه تطبیق داده‌اند، و ذیل آن قلم فرسوده‌اند (رک: زمخشری، ۲۲۹/۴ و ابن کثیر دمشقی، ۱۹۳/۷؛ ابن جوزی، ۲ / ۲۵۱؛ مراغی، ۲۵ / ۵۳).

نقد نظریه

این نظریه بر این فرض تکیه دارد که خلیفه از چنان امکان و توانی برخوردار بوده است که بتواند به نفع خود، عبارتی به قرآن بیفزاید یا آیه‌ای را از آن حذف کند. اگر چنین امکانی بود، جای آن داشت که خلیفه اول و دوم نیز عباراتی بر قرآن می‌افزودند تا امر خلافت خود را تحکیم می‌کردند. اما در زمان خلیفه اول که [بر اساس برخی روایات] قرآن در آغاز راه جمع و تدوین بود و از رواج و رونق کتبی چندانی برخوردار نبود، این امر صورت نگرفت یا خلیفه دوم که در امر خلافت خلیفه اول و خلیفه سوم، نقش بس مؤثری داشت و از قدرت و جسارت بیش‌تری برخوردار بود، دست به چنان اقدامی نزد یا حضرت علی(ص) که ۲۵ سال از مقام و منزلت خود در خلافت و حکومت بر کنار، و بر آن جریان معترض بود (رک: نهج البلاغه،

خطبه سوم (شقشقیه). در زمان حکومت خود عبارتی بر ناحق بودن سه خلیفه قبل از خود و حقانیت خویش بر قرآن نیفزود، یا حضرت (ع) که در همان خطبه [برخی اشکالات و انتقادات خود را بر سه خلیفه پیش از خود برشمرد] از تحریف قرآن توسط آن‌ها سخنی به میان نیاورد (رک: همانجا).

عدم ارتکاب به چنین اقداماتی توسط سه خلیفه دیگر این احتمال را که خلیفه سوم دست به چنان کاری زده باشد، با تردید همراه می‌کند.

افزون بر این مهم‌ترین دلیل نقد این نظریه و نظریات مشابه و مؤثرترین عامل مصونیت قرآن از تحریف، اهمیت و تعصب و حساسیت مسلمانان نسبت به قرآن و حفظ شفاهی آن توسط صحابه است (رک: رامیار: ۲۳۸-۲۴۵؛ معرفت: ۱۵۷-۱۵۸). این عامل در بیش‌تر روایت‌ها و گزارش‌های جمع و تدوین قرآن دیده می‌شود. چند نمونه [که با درخواست خلیفه دوم و سوم همراه است] ملاحظه شود: عمر در قرائت آیه ۱۰۰ سوره توبه:

﴿وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾

«و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار، و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی می‌کنند، خدا از ایشان خشنود و آن‌ها [نیز] از او خشنودند»

تصمیم داشت «الأنصار» را مرفوع بخواند، و حرف «و» را از قبل «الذین» حذف کند؛ تا نشان داده شود عظمت و منزلت شایسته انصار، منوط به تبعیت آنان از مهاجران است، و این اقدام در مفاخره مهاجران بر انصار پس از رسول خدا (ص) مؤثر می‌بود؛ این تصمیم با اعتراض و مخالفت افرادی همچون ابی بن کعب قرار گرفت و مورد پذیرش واقع نشد (رک: طبری، ۷/۱۱؛ سیوطی، الإیتقان، ۲/۳۶۹)؛ خود عمر عبارتی داشت که به آیه رجم مشهور است: «الشیخ و الشیخة إذا زنيا فارجموهما البتة نکالا من الله» که سعی داشت در مصحف نگاشته شود، اما از آن رو که دیگر صحابه، آن را از رسول خدا (ص) نشنیده بودند، مورد قبول قرار نگرفت (رک: بخاری، ۲۰۸/۸-۲۱۱؛ مسلم، ۱۶۷/۴ و ۱۱۶/۵؛ ابن ماجه، الحدود/۹؛ سیوطی، ۸۵/۳-۸۶)؛ عثمان بر آن بود که «و» را در «وَالذین» از آیه ۳۴ سوره توبه بردارد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن كَثِيرًا مِّنَ الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن

سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَتَّقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»

ولی/ابی بن کعب خلیفه را تهدید کرد که اگر «و» را در جایش نگذارند، شمشیر از نیام بر

می‌کشد(رک: سیوطی، الإیتقان، ۳/۲۳۲).

حال که حذف یک حرف و تغییر یک حرکت با چنین عکس العمل‌هایی همراه بوده، چگونه

عثمان می‌توانست یک جمله بر قرآن بیفزاید؟

گذشته از این‌ها عثمان چندان انگیزه‌ای در سیاست و خلافت خود نداشت؛ زیرا اگر به مستند

قرآنی نیاز داشت شبیه آیه سوره شوری، در جای دیگر قرآن موجود بود:

﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ (آل عمران/۱۵۹)

«و در کار[ها] با آنان مشورت کن»

هر چند در این آیه خطاب به رسول خدا(ص) است، اما بسیاری از اوامر قرآن در مورد

پیامبر(ص) شامل دیگر مسلمانان نیز می‌شود و بنا به تعبیر قرآن، مسلمانان باید آن حضرت را

الگو و اسوه خود قرار دهند:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ (احزاب/۲۱)

و برای تأیید اصل مشورت همین آیه نیز کافی بود. بلکه بر عکس عامل سیاسی، باید مانع

عثمان از افزودن چنین عبارتی بر قرآن می‌شد یا باعث حذف آن مورد می‌شد، زیرا او خوب

می‌دانست که خلیفه اول بدون مشورت مسلمانان و با تدبیر عمر به خلافت رسیده بود، و/بویکر

نیز از نزد خود و بدون شوری، خلافت را تقدیم عمر کرده بود و شورای عمر برای تعیین او

(عثمان) کاملاً شخصی و بدون مشورت، و حساب‌شده بود و طوری نبود که با موازین مشورت

سازگار باشد(رک: حسینی طهرانی، ۲/۵۶). دیگر آنکه اگر عثمان چنان کرده بود، افرادی که بر

علیه او شورش کردند و به کار او پایان دادند، گذشته از انحراف از روش دو خلیفه و حیف و میل

بیت المال، تحریف قرآن را نیز بر اشتباهات او می‌افزودند.

هر یک از این موارد برای نادرستی نظریه کازنوا/و همفکران او کافی است؛ اگر بدون غرض

بیندیشند.

نظریه چهارم: آیه چهارم سوره معارج

آیه چهارم سوره معارج چنین می‌فرماید:

﴿تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾

«فرشتگان و روح در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است به سوی او بالا

می‌روند»

طرح نظریه

نظریه تحریف آیه یادشده را بلاشر فرانسوی (Régis Blachère) مطرح ساخته است. وی دلیل ادعای خود را ناهماهنگی قافیه و وزن آیه با آیات قبل و بعد آورده است؛ آنگاه علت افزوده‌شدن آیه را توضیح و تفسیر مفهوم پیش از خود دانسته، که توسط صحابه بیان شده و پس از آن به متن اصلی سوره راه یافته است (رک: بلاشر/رامیار: ۲۱۹).

نقد نظریه

این نظریه بر دو مقدمه مبتنی است: اول آنکه ناهماهنگی قافیه و وزن آیه دلیل غیر قرآنی بودن آن است؛ دوم آنکه توضیح و تبیین قرآن برای الفاظ و مفاهیم قبل از خود، بشری و غیر وحیانی است. نتیجه آن دو مقدمه، وقوع تحریف به زیادت در آیه یادشده است. در مورد مقدمه نخست باید توجه داشت، آنچه لزوماً وزن و قافیه نیاز دارد، شعر و کلام منظوم است؛ این در حالی است که خداوند به صراحت، شعر یا نثر مسجّع بودن را از قرآن نفی می‌کند:

﴿وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُوْمَنُونَ ۗ وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَّا تَدَّكَّرُونَ ۗ تَنْزِيلٌ مِّنْ

رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (حاقه/۴۱-۴۳)

«و آن [قرآن] گفتار شاعری نیست [که] کم‌تر به آن ایمان دارید، و نه گفتار کاهنی [که از آن] پند می‌گیرید، [پیام] فرود آمده‌ای است از جانب پروردگار جهانیان»

﴿وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ﴾ (یس/۶۹)

«و [ما] به او شعر نیاموختیم و در خور وی نیست این [سخن] جز اندرز و قرآنی روشن نیست».

از سوی دیگر آیه و آیات بسیاری وجود دارد که فاصله آن با سایر آیات سوره هماهنگ نیست، و آن‌ها در زمره آیات تحریفی به شمار نیامده‌اند؛ مثل:

﴿يَا أَيُّهَا الْمَرْمُلُ قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا... سَبِيلًا... إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

ملاحظه می‌شود فاصله آیه اول مزمل: صامت + مصوت کوتاه + صامت و در هیجده آیه بعدی: مصوت بلند (ی یا و) + صامت + مصوت بلند (درحالت وقفی و تنوین نصب (أ) در غیر وقف)، و آیه پایانی سوره «رَحِيمٌ» صامت + مصوت بلند + صامت است؛

﴿إِنَّمَا تُوَعَّدُونَ لَوَاقِعٍ﴾ (مرسلات/۷)

در میان آیات سوره، فاصله‌ای منحصر به خود دارد؛

﴿مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ﴾ (نازعات/۳۳)

و تکرار آن در دو سوره بعد (عبس/۳۲) و وضعیتی همانند آیه پیشین را دارد (و رک: انفطار/۱۹). پس فاصله اختصاصی نمی‌تواند دلیلی بر تحریف آن آیه باشد.

علاوه بر این برخی صاحب‌نظران فاصله را در بخش‌های یک آیه و یا در وسط آیات نیز قائل شده‌اند، یا از اختصاص به کلمات پایانی آیات خارج کرده‌اند؛ مثلاً سیبویه «يَوْمَ يَأْتِ» (هود/۱۰۵) و «مَا كُنَّا نَنْجِعُ» (کهف/۶۴) و «إِنَّا نَسِرُّ» (فجر/۴) را نمونه‌های یک دسته فاصله می‌آورد؛ این در حالی است که دو مورد اول در وسط آیات خود و تنها مورد سوم در پایان آیه قرار دارد (رک: سیبویه، ۲/۲۸۹؛ سیوطی، ۲/۳۳۳-۳۳۴). بر این اساس در خود آیه مورد بحث می‌توان دو فاصله در نظر گرفت: «الْمَلَأْتِكُمْ» و «سَنَّةٌ» که هر دو در حالت وقفی، صامت + مصوت کوتاه + صامت ه، خواهد بود؛ همان‌طور که در آیه نخست خود سوره معارج «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ» با وجود دو فاصله هم‌وزن «سَائِلٌ» و «وَاقِعٍ» در شماره‌گذاری، یک آیه به حساب آمده‌اند و اگر به سان سیبویه فواصل در قرآن پراکنده به حساب آیند، آنگاه نمونه‌های زیادی برای فاصله «سَنَّةٌ» می‌توان یافت؛ مانند برخی آیات سوره قیامت.

گذشته از این اگر با افرادی همراه شویم که تعیین پایان و فاصله آیات را ترکیبی از توقیفی و قیاسی می‌دانند (رک: سیوطی، الاتقان، ۳/ ۳۳۳، به نقل از جعبری) این احتمال که آیه مورد بحث، دو آیه باشد تقویت می‌شود.

ممکن است این پرسش پیش آید که هر آیه تا اندازه‌ای استقلال معنوی دارد، و با فرض دو آیه به حساب آمدن آیه مورد بحث، این استقلال وجود ندارد. در پاسخ می‌توان گفت: در قرآن موارد زیادی می‌توان یافت که چند آیه، یک جمله به حساب می‌آید و حتی مثل آیه مورد نظر، عطف اسم به اسم در آن صورت گرفته و در عین حال چند آیه به حساب آمده‌اند؛ مثل سوره عبس:

﴿فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا ۖ وَعِنَبًا وَقَضْبًا ۖ وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا ۖ وَحَدَائِقَ غُلْبًا ۖ وَفَاكِهَةً وَأَبًّا ۖ﴾

بدین ترتیب مقدمه نخست بلاشهر با نقد جدی مواجه است.

اما در مورد مقدمه دوم، در یک بخش با او همراهی می‌شود، که صحابه در قراءات خود یا در مصاحف شخصی، توضیحاتی داشته باشند؛ ولی این بیانات کاملاً شخصی بوده و هرگز به متن اصلی و وحیانی قرآن راه نیافته است (رک: شهرستانی، ۱/ ۱۲۸). لکن با بخش دوم مقدمه که در واقع نتیجه بخش نخست است مخالفت می‌شود؛ زیرا واقعیتی مسلم و غیر قابل انکار وجود دارد که آیات و عبارات قرآن، کلمات و آیات دیگر را تبیین و تفسیر می‌کند، و حضرت علی (ع) در این خصوص می‌گوید: «ینطق بعضه ببعض و یشهد بعضه علی بعض» (نهج البلاغه: خطبه ۸۵).

روش تفسیری قرآن به قرآن که از روش‌های باسابقه و با اهمیت در تفسیر است (رک: رجبی، ۲۰۹)، و علم مجمل و مبین در علوم قرآن (به عنوان مثال رک: سیوطی، الاتقان، ۳/ ۵۹-۶۵) بر همین واقعیت مبتنی است.

گذشته از این با اندک دقتی در قرآن کریم موارد زیادی به دست می‌آید که قرآن، کلمات و آیات بدون فاصله یا با فاصله خود را تفسیر و تبیین می‌کند؛ اینک چند نمونه:

﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ (فاتحه/۴)

و تفسیر آن با

﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ ۖ ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ ۖ يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا ۖ

الْأَمْرُ يَوْمَ مَبْدُورٌ﴾ (انفطار/۱۷-۱۹)

﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ (فاتحه/۷)

و تبیین آن با

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ...﴾ (مریم/۵۸)

﴿الْعَرَبُ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ (بقره/۱-۲)

و توضیح آن با سه آیه بعد؛ سوره واقعه؛ سوره قارعه؛ سوره قدر و ... بنابراین مقدمه دوم نیز نمی‌تواند او را در تأیید نظریه‌اش کمک رساند.

علاوه بر این‌ها آنچه وحیانی بودن آیه مورد بحث را تأکید می‌کند، وجود آیه‌ای شبیه آن در سوره سجده (آیه ۵) است:

﴿يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾

«کار [جهان] را از آسمان [گرفته] تا زمین اداره می‌کند؛ آنگاه [نتیجه و گزارش آن] در روزی که مقدارش - آن چنان که شما [آدمیان] بر می‌شمارید - هزار سال است، به سوی او بالا می‌رود»

ملاحظه می‌شود، لفظ و تعبیر و مفهوم بخش دوم آیه، شبیه آیه چهار سوره معارج است و از آن رو که تا کنون هیچ گفتاری در غیر وحیانی بودن آیه پنج سوره سجده گزارش نشده است، الهی بودن آیه مورد بحث نیز به دست می‌آید. امر دیگر ارتباط و تناسب محتوایی آیه با آیات قبل و بعد است؛ هر چند از نظر إعراب قرآن، آیه یادشده، جمله‌ای مستأنفه است (رک: درویش، ۲۱۰/۵؛ بیضاوی، ۲۴۴/۵؛ فیض کاشانی، ۱۳۵۰/۲) اما از آن رو که نوع استئناف، بیانیه است؛ به زیبایی تناسب با ما قبل می‌افزاید. بر این اساس پوچ و بی‌اساس بودن گفتاری که آیه چهارم سوره معارج را غیر وحیانی و بشری می‌پندارد روشن می‌شود.

نتیجه بحث

مستشرقان در طرح آراء خود، پیرامون تحریف به زیادت، تنها آسیب‌رساندن و بی‌اعتبار ساختن قرآن کریم را هدف قرار داده‌اند؛ زیرا با استناد به دلایل سست و مطالب بی‌اساس سعی در اثبات و القاء نظرات خود کرده‌اند و در این راستا هیچ نتیجه ارزشمندی ارائه نکرده‌اند.

آنان در اثبات آراء خود درباره تحریف به زیادت به یک اصل و یک روش بسنده نکرده‌اند؛ زیرا هم به خود قرآن، اسلوب و محتوای آن، هم منابع روایی، تفسیری و تاریخی مسلمانان و هم به اقوال و آراء دیگر مستشرقان به روش‌های مختلف استناد جسته‌اند. برخی مسلمانان در بروز شبهات و آراء نادرست، مقصّر هستند؛ زیرا با بی‌فکری، کج‌رفتاری، ناسنجیده‌گفتاری و اختلاف ورزی، توشه و ابزار لازم را برای دشمنان فراهم کرده‌اند.

